

امنیت و آزادی: تصویری از تعادل

جرمی والدرون

حقوق، دانشگاه کلمبیا

I

به نظر می‌رسد که در پی حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ پذیرش عمومی وجود دارد که انجام اصلاحات در برنامه آزادی‌های مدنی اجتناب‌ناپذیر می‌باشد. این تا حدی محصول شکست سیاسی است: دولت همیشه به دنبال محدود کردن آزادی است و یک موقعیت اضطراری تروریستی فرصت خوبی را فراهم می‌کند. مردم در این شرایط بیش از حد معمول با خواسته‌های حاکمان خود مخالف می‌شوند و معمولاً ترس دارند که اگر از اصلاحات پیشنهادی انتقاد کنند، به دلیل عدم میهن پرستی مورد سرزنش قرار می‌گیرند. همچنین احتمال کمی وجود دارد که کاهش آزادی‌های مدنی توسط دادگاه‌ها مخالفت شود. حتی در کشورهایی مانند ایالات متحده با بررسی‌های قضایی قوی، دادگاه‌ها ثابت کرده‌اند که با کاهش آزادی‌های مدنی در زمان جنگ یا موقعیت‌های اضطراری مشابه مخالفت می‌کنند. این موضوع به این مساله اسرار آمیز تبدیل شده‌است که چرا پژوهشگران حقوقی به دفاع از قدرت مقابله با اکثریت‌گرایی قوه قضائیه ادامه می‌دهند که چنین قدرتی مانع حملات شدید بر حقوق اساسی از سوی اکثریت مردم می‌شود. آن‌هایی که این استدلال را درک کرده‌اند، بخوبی می‌دانند که قوه قضائیه از وحشت عمومی مصون نیست و در مواقع اضطراری، این امر معمولاً خود را با ذهنیت اجرایی بیشتری نسبت به دستگاه اجرایی نشان می‌دهد. به هر حال، با یا بدون دادگاه، کمبود جدی مخالفت سیاسی برای تخطی از آزادی مدنی وجود دارد.

جدا از واقع‌گرایی سیاسی، ضمناً این حس وجود دارد که در پی حملات تروریستی ممکن است محدود سازی آزادی مناسب باشد و البته ممکن است غیرمنطقی باشد که پس از ۱۱ سپتامبر، همان محدودیت‌هایی را که پیش از ۱۱ سپتامبر اصرار داشتیم بر روی اقدام دولت اعمال کنیم.

یک پیشنهاد مشترک ما را به فکر کردن در مورد این موضوع از نظر ایده تعادل دعوت می‌کند. با توجه به این پیشنهاد، همیشه حتی در شرایط عادی برای متعادل کردن آزادی در برابر امنیت ضروری است. ما همیشه باید تعادلی بین آزادی فردی برقرار کنیم تا کاری را که می‌خواهد انجام دهد و نیاز جامعه به حفاظت در برابر آسیب‌هایی که ممکن است فرد را در برخی موارد را ضی کند، افزایش دهد. مطمئناً، حتی تحت شدیدترین شرایط، هیچ‌کس نمی‌تواند جامع و کامل باشد، هیچ‌کس برای هرج و مرج دلیل نمی‌آورد و این باید در تعیین این که چقدر مردم باید آزادی داشته باشند، در نظر گرفته شود. بنابراین همیشه تعادلی وجود دارد که باید مورد توجه قرار گیرد. و این پیشنهاد ادامه دارد، این تعادل باید تغییر کند (و این مناسب است که تغییر کند) چرا که تهدید به امنیت جدی‌تر می‌شود. یک ستون نویس روزنامه، نیکلاس کریستوف، این مسئله را اینطور بیان کرد:

حوادث تروریستی در دهه ۷۰ (مانند المپیک مونیخ) بیش‌ترین تلفات را در حدود ده‌ها نفر داشته‌است؛ حملات در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی تلفات بسیاری بیشتری داشت مانند حملات هوایی هند و پن ام ۱۰۳) تا صدها؛ حملات ۱۱ سپتامبر تلفات را به هزاران نفر افزایش داد؛ و تروریست‌ها در حال حاضر بدنبال سلاح‌های کشتار جمعی هستند که ممکن است صدها هزار نفر را بکشند. با تغییر ریسک‌ها، ما که به آزادی‌های مدنی اهمیت می‌دهیم باید تعادل بین امنیت و آزادی را برقرار کنیم. این یک کار دردناک و نفرت‌انگیز است، اما ما باید همانطور که اف بی آی انجام می‌دهد از حمله ۱۱ سپتامبر یاد بگیریم.

این پیشنهادی است که من می‌خواهم بررسی کنم: یک تغییر در مقیاس و ماهیت صدمات که ما را تهدید می‌کند، یک تغییر را در طرح آزادی‌های مدنی توضیح و توجیه می‌کند؛ و این روند از نظر ایجاد تعادل جدید بین آزادی و امنیت به بهترین شکل قابل درک است.

II

ایده ایجاد یک تعادل جدید می‌تواند بیشتر و یا کم‌تر تفسیر شود. ما می‌دانیم که زبان تعادل در اخلاق و سیاست به کار می‌رود وقتی چیزهایی وجود دارند که به عنوان طرفین یک مساله هستند، و ارزش‌هایی که ما را در جهت مخالف می‌کشند. اما این به چه معنی است که بگوییم ما با این طیف از ارزش‌ها یا دلایل متعادل کردن ملاحظات رقیب مقابله می‌کنیم؟ و ما چه زمانی می‌توانیم بگوییم که تعادل تغییر کرده است؟ آیا این تنها یک موضوع است که ما به یک دلیل جدید فکر کرده‌ایم، یا واقعیت‌های جدیدی که به دلایلی افزایش یافته است، کدام یک از دو طرف بیشتر از دیگری است؟ که ما می‌توانیم آن را درک کنیم: اکنون (می‌گوییم، از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱) چیز جدیدی است که باید در طرفی از یک بحث آشنا گفته شود و هیچ چیز جدیدی در مورد طرف دیگر گفته نشود. اما تعادل همچنین دلالت بر کمیت و دقت دارد، مانند زمانی که از آن برای توصیف اصلاح یک مجموعه از حساب‌ها و یا وزن نسبی دو مقدار از فلز استفاده می‌کنیم. حکم اتکالی ما به این تصورات کمی کجاست که می‌گوییم توجه جدید نه تنها چیزی را به بحث اضافه می‌کند بلکه از همه ملاحظات طرف مقابل فراتر می‌رود؟

اینجا یک احتمال وجود دارد. ما می‌دانیم که آزادی در برخی جنبه‌ها اهمیت بیشتری دارد. برای مثال: من می‌توانم این را کم و بیش و بدون محدودیت در سفرم محدوده بندی کنم؛ و یا ممکن است اجازه دهم نزدیک‌تر شوم یا از مکان‌های عمومی مهم یا مقامات مهم دولتی دوری کنم. بنابراین ما می‌توانیم حداقل یک مقایسه ترتیبی بین مقادیر مختلف آزادی L_x و L_y (برای مثال، بین آزادی فردی و غیره و یا بین آزادی من در یک روز و آزادی من در روز بعد) داشته باشیم. و امنیت را می‌توان به صورت کمی، از لحاظ میزان ریسک (R) با یک شخص (که در آن R برابر با اندازه یک آسیب احتمالی برابر احتمال وقوع آن) تصور کرد: ما ممکن است بگوییم که فرد کم‌تر مطمئن است که R بزرگ‌تر نسبت به آن فرد تخصیص یابد. با این دستگاه ابتدایی، ممکن است بتوانیم ایده هزینه امنیت را به فرد A از فرد دیگر B بیان کنیم که دارای مقدار معینی آزادی است. هزینه امنیتی A نسبت به B از آزادی L_y بیشتری برخوردار است و L_x تفاوت بین دو ریسک است، ریسک بالاتر (بگذارید آن را R_n بنامیم) برای A از B آزادی بیشتری (L_y) دارد و ریسک پایین‌تر (R_m) برای A از B با آزادی کمتری (L_x) دارد.

حال، اگر فرض کنیم (برای استدلال) که تعادل بین امنیت و آزادی دقیقاً در ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۱ بود، پس شاید آنچه که روز بعد اتفاق افتاد این بود که ما آگاه شدیم (یا این مورد شد) که ریسکات واگذاری یک مقدار آزادی داده شده بیشتر از آن چیزی بود که فکر می‌کردیم. حتی در ۱۰ سپتامبر، ما می‌دانستیم که هر مقدار آزادی، ریسک آسیب را به همراه دارد. اما ما آماده بودیم که یک ریسک خاص را بپذیریم، مثلاً R_n به جای ریسک کمتر R_m است زیرا هرگونه تلاش برای تضمین R_m به معنای تسلیم چیزی است که حداقل به اندازه آن امنیت اضافی، یعنی درجه معینی از آزادی، ارزش آن را داشته باشد: در ۱۰ سپتامبر، ما فکر کردیم که برای تضمین R_m باید آزادی فردی را از L_y به L_x کاهش دهیم. و ما برای انجام این کار آماده نبودیم. با این حال، حتی در ۱۰ سپتامبر، ما برای واگذار کردن درجه بیشتری از آزادی نسبت به L_y یا به عبارتی L_z آماده نبودیم چون می‌دانستیم که این کار ریسک آسیب بیشتر از R_n را به همراه خواهد داشت. و ما آمادگی پذیرش ریسک بزرگ‌تر از R_n را نداشتیم. با این حال، اکنون روشن می‌شود (با توجه به رویدادهای ۱۱ سپتامبر) که هزینه L_y (که ما آماده پذیرش آن بودیم) بسیار بیشتر از آن چیزی است که ما فکر می‌کردیم، یعنی R_o بیشتر از R_n . از آنجا که ما در ۱۰ سپتامبر آماده شدیم تا هر درجه‌ای از آزادی با ریسک بزرگ‌تر نسبت به R_n را ارائه کنیم، سازگاری نشان می‌دهد که که اکنون ما باید برای آزادی بسیار کمتر از L_y مثلاً L_x در تاریخ ۱۲ سپتامبر را در نظر بگیریم. که من فکر می‌کنم این چیزی است که در مورد ایجاد یک تعادل جدید باید مورد توجه قرار گیرد. ما یک ایده از حداکثر ریسک داریم که آماده ایم به عنوان نتیجه آزادی مردم بپذیریم، و وقتی که به نظر می‌رسد ریسک مرتبط با یک کوانتوم معین از آزادی، بیشتر از آنچه فکر می‌کردیم (یا بیشتر از آنچه استفاده می‌شود) آزادی‌های آنها را به سمت پایین تنظیم می‌کند.

البته این امکان وجود دارد که ما بتوانیم اصلاحات را در جهت دیگر انجام دهیم. به جای شروع با ایده حداکثر ریسک R_n ، ما آماده بودیم که نتیجه‌ای از آزادی مردم را بپذیریم، ما ممکن است با ایده‌ای از حداقل آزادی، I_y ، شروع کنیم که آماده پذیرش آن بودیم. پس از ۱۱ سپتامبر، محاسبه به ما نیاز دارند که آزادی کمتری را بپذیریم، اما به خاطر آزادی که ما آن را گرامی می‌داریم، ریسک بالاتری داشته باشیم. پس تغییرات مناسب در سیاست عمومی به جای کاهش فشار از آزادی، خواستار شجاعت بیشتر است. احتمالاً ما در این مساله از هر دو طرف کار می‌کنیم، و شاید این جایی است که صحبت از تعادل واقعا به خودی خود می‌رسد. آزادی‌های ما دست‌نخورده نیستند. اصلاحاتی انجام شده‌است تا به برخی از ریسکات جدی‌تر کمک کند. اما حتی با اصلاحاتی در آزادی‌های مدنی که از ۱۱ سپتامبر به جای مانده‌اند، هیچ‌کس به اندازه گذشته احساس امنیت نمی‌کن: بنابراین همه باید به خاطر اندک آزادی باقی مانده، کمی شجاع‌تر باشند.

III

خوانندگان ممکن است فکر کنند که تمام این کارها بیش از حد آشفته است. مطمئناً همه می‌دانند که ما چه زمانی در مورد تعادل بین آزادی و امنیت صحبت می‌کنیم، و قطعاً مشخص است که پس از اینکه تروریست‌ها بتوانند از آزادی‌های سنتی خود برای ارتکاب قتل در چنین ابعادی استفاده کنند، باید اصلاحاتی ایجاد شود. آیا واقعا لازم است که این نوع جبر را توصیف کنیم؟ خوب، من فکر می‌کنم ما نیاز داریم که لفظ تعادل برای امنیت را به طور تحلیلی دقیق و به چند دلیل مورد بحث قرار دهیم:

(i) اعتراضات به نتیجه‌گرایی. صحبت از تعادل به خصوص صحبت از تغییرات در تعادل به عنوان تغییرات شرایط و عواقب ممکن است در حوزه آزادی‌های مدنی مناسب نباشد. آزادی‌های مدنی با حقوق مرتبط هستند و گفتمان حقوق اغلب و به طور قاطعانه ضد نتیجه‌گرایی می‌باشد. شاید این عدم نفوذ به پیامدها چیزی باشد که نظریه پردازان باید در آن تجدید نظر کنند. اما این بدان معنا نیست که آنها باید بطور خودکار به یک نتیجه‌گیری رایج و متداول درگیر در استدلال مندرج در بخش دوم بپردازند. اما این به این معنا نیست که آنها باید به طور خودکار به نوعی از نتیجه‌گرایی که در بحث در بخش II دخیل هستند، بخرند.

(ii) مشکلات توزیع. اگرچه ما می‌توانیم در مورد متعادل کردن آزادی مان در برابر امنیت صحبت کنیم، ما باید به این واقعیت توجه کنیم که کاهش واقعی آزادی ممکن است برخی از مردم را بیش از دیگران تحت‌تاثیر قرار دهد. بنابراین، علاوه بر اعتراض به نتیجه‌گرایی، عدالت اقتضا می‌کند که توجه ویژه‌ای به شخصیت توزیع‌کننده تغییرات ارائه شده داشته باشیم و اینکه احتمالاً تغییر دربرگیرنده است، پیشنهادی برای معامله کردن آزادی‌های معدودی در برابر امنیت اکثریت می‌باشد.

(iii) اثرات ناخواسته. زمانی که آزادی به عنوان آزادی منفی تلقی می‌شود، کاهش آزادی با افزایش قدرت دولت به دست می‌آید. این کار به گونه‌ای انجام می‌شود که قدرت پیشرفته برای مبارزه با تروریسم مورد استفاده قرار گیرد. اما این کار ساده لوحانه است که فرض کنیم